منوچهرجمالی

درفرهنگ ایران
جُستجو، « هستی » را میآفریند

انسان، آنچیزی «هست» که «می جوید»
«خرد »،آنچیزی«هست» که «می جوید»
«خدا=ارتا»،آنچیزی هست که می جوید

ملّت ، آن چیزی میشود که میجوید(هوّیت)

انسان ،هم خانه ، هم در، هم قفل ، و هم کلید است

آتشکده=درِمهر=خانهِ عشق

گوهرخرد، مِهراست

«عقل» ، متضاد با «عشق » است

ولی « خرد » درفرهنگ ایران

پیدایش گوهرِ «مهر» است

« من ، آنچیزی میشوم که میجویم » ، **انسان، آن چیزی میشود که میجوید .** خدا ، آنچیزی میشود که میجوید . خرد ، آن چیزی میشود که میجوید . این سراندیشه ، بنیادِ فرهنگ مردمی ایران است . آنچه من میجویم ، هستی من را درجنبش میآفریند . **انسان وخدا وخرد، در« شد ن »، درنوشدن ، « هستند » ، وبی جنبش ، نابود میشوند** .

« جستجوکردن » ، اینهمانی با « وجود یافتن » دارد . انسان هنگامی ، به وجود میآید (هستی می یابد) ، که میجوید . « هستی » ، امتداد یابی « روندِ به وجود آمدنِ نو به نو » است .خدا ، تا زمانی هست ، که میجوید . **خرد ، تازمانی هست ، که میجوید . هنگامی که انسان یا خدا یا خرد ، دیگر نمی جویند ، « نیست » میشوند** . روشنی یا دانش ، به معنای « پایان یابی جستجو » ، دراین فرهنگ ، وجود ندارد . **هیچ دانشی (روشنائی) نیست که نیاز به « جستجو» را ازبین ببرد ، چون دراین صورت ، انسان و خدا وخرد ، به کل ، نابود میشوند** .

« هستی» ، ازجستجوی همیشگی(ازپژوهش همیشگی) ، سرچشمه میگیرد . خدای ایران ، وارونه « اهورامزدای زرتشت » ، و وارونه همه خدایان نوری (یهوه و پدرآسمانی و الله) ، خدای « همه دان یا همه آگاه ، یا دایرة المعارفِ همه دانائی ها » نیست ، بلکه « اصل جویندگی » است . او، هرلحظه، ازنو هستی می یابد ، چون همیشه میجوید ، همیشه درجنبش ودگردیسی است . اوخود را درجستجو وپژوهش ، میآفریند . ما امروزه ، همیشه دم از« من » میزنیم ، و این « من » را برای « منی کردنش » ، خوارورزشت و تباه نیزمیشمارند ، ولی « من » درسانسکریت و اوستا وپهلوی ، به معنای « اندیشیدن » است ، ولی زبان کردی ، معنای ژرفترآن را نیزنگاه داشته است . « منی کردن » درکردی به معنای « پژوهش وجستجو کردن » است . من ، « من هستم » ، چون برشالوده جستجو کردن ، همیشه ازنو میاندیشم ، و« انسان هستم » و « هستم

» . اندیشیدن درجستجو کردن ِهمیشگیست که هر آنی مرا ازنو میآفریند. وبرای همین « هستی یافتن انسان ، برشالوده جستن واندیشیدن » ، جمشید را که روزگاری « بُن همه انسانها » شمرده میشد ، به دونیمه ارّه کردند ، تا هیچ انسانی ، اندیشیدن برپایه جستجو کردن را ، بنیاد هستی خود نداند . تا بداند که با« اندیشیدن برپایه جستجو کردن» ، رویاروی خدایان نوری میایستد وبرضد آنها میجنگد . **اندیشیدن برپایه جستجوکردن ، هستی یافتن درهمیشه نوشدن ، گناه اصلی انسان شد** .

این سراندیشه بزرگ وژرف و باشکوه وپویا ، ازکجا، سرچشمه گرفت و چگونه پیدایش یافت ، و چگونه وچرا با نام « خرد» و« روشنی » ، بُن خرد در انسان ، ازریشه کنده شده است و همیشه ازبُن انسان ، کنده میشود ؟

«دیوDva»،آنکه درگوهرش«جُفت=دوتاDva » هست
ازاین رو ، دیو، به معنای« اصل ِ آفریننده » هست
همه خدایان ایران ، « جُفت- گوهر» بودند
زرتشت ، این جفت - گوهری یا اصالت را، ازآنها زدود

فرهنگ مردم ایران ،« اصل آفریننده جهان » را ازهمان آغاز، « پیوندpatvand » میدانست ، که به معنای « جفت به هم چسبیده » است .« شدن» وجنبش هم ، « ازیک چیزی ، چیزدیگرشدن» است، که همان مفهوم « دوتای به هم چسبیده = div= dva = دیو» میباشد . یک گوهراست که همیشه « جامه میگرداند » ، یا « دگردیس میشود » . **تحول یا دگردیسی یا جامه گردانی ، یک پدیده « دیوی» هست**. از روزیکه در فرهنگ ایران ، « خدا » ، « دیو» شد ، « تحول یابی و اندیشیدن برپایه جستجو کردن ، اهریمنی و زشت و خوارساخته شد . گوهرخدا هم ، که « ارتا = رته = راد = لاد » باشد ، « جفت به هم چسبیده »، یعنی « پیوند ، یا مهر، یا

عشق » و« دگردیسی و شدن وجنبش » هست . « مهرو پیوند » درفرهنگ ایران ، **معنای** « عشق ومحبت یا شهوت جنسی » را که امروزه در اذهان ، رایجست ، نداشته است ، و« **طیف همه** بستگیها» میباشد .

دوتجربه را نیز به هم پیوند دادن ، ایجاد « مهر» ، میان آن دوتجربه است . یک مفهوم را با یک تصویر، پیوند دادن نیز برای ایرانی ، مهر است . دو اندیشه را با هم پیوند دادن نیز ، مهرورزیست . به عبارت دیگر، **مهرورزی ، گوهر خرد، در اندیشیدن است** . خرد در سنجیدن ، می هنجد . « هنج » ،همان واژه « سنگ وسنج » است که به معنای « کشش » و« پیوند دادن و همآهنگ ساختن » هست که گوهر« عشق » است . درشاهنامه همیشه سخن از« جفت کردن خرد، با این وآن چیز » میرود . حس کردن (حس=snah = سنگ) همین « جفت بودن = جوت » ، چیزی جز« کشش ومهر» نیست . **درفرهنگ ایران، دوچیزیا دواصل ، درسکون ، باهم جفت نیستند** . « دوچیزبه هم چسبیده » که جفت یا همزاد یا سنگ یا یوغ (یوج= جوغ = جوی) نامیده میشود، بیان یک جنبش است ، نه بیان « دریک حالت ماندن » .

یوغ یا جفت یا سنگ یاهمزاد، درفرهنگ ایران ، دوچهره جنبش وتحول (گشتن) است . ازیکسو کشیده شدن ، وازسوی دیگر، جستن میباشد ، که باهمند . **انسان ، جفت است ، چون همیشه چیزی را میجوید که اورا میکشد**.

گوهرخرد وحواس ، نیز جفتی است ، چون همیشه چیزهائی را می جویند ، که نا آگاهانه آنهارا میکشند . خدا (دیوDieu) هم جفت (dva) است ، چون همیشه به دگردیسی، تحول کشیده میشود و دگردیسی خود را میجوید، اصل جستجو وکشش است . ارتا یا آتش جان ، در روند « اواتار= افتار= ابدال » ، انسان میشود . درفرهنگ اصیل ایران ، مهرورزیدن ، گوهر خرد میباشد .« خرد سنگی» یا « آسن خرد » ، خردیست که درسنجیدن ، می هنجد و

خود را با دیگری ، هنجارمیکند، و « هنجه من = انجمن » میآفریند. درکردی به لولا ، « هه نجامه » میگویند . انجمن کردن ، لولاشدن به هم ، به هم پیوند یافتن ِ مردمان، یا مهروززی مردمان باهم دراندیشیدن است . مولوی لب خود را با نی ، دمساز وجفت میکند»

با لب دمسازخود گرجفتمی   همچو نی، من گفتنی ها گفتمی

درسروستان ، نوشیدن آب را مستقیما ازجوی یا ازجام ، «**مهر هشتن**» میگویند . نوشنده ، لب را با آب ، **جفت** میکند . و در تبری به یک جفت (دوگاو که درشخم به هم می بندند) « هشته » میگویند ، و به دالان ، «هشتی » میگویند ، چون فاصله میان دو در را به هم پیوند میدهد . همان خود واژه « دالان » ، حاوی معنای پیوند دادن چیزی به چیزی است . در تبری ، دال بزوئن ، به معنای کوک زدن به هم است . در کردی « دالکان » ، به معنای «چسبیدن بر چیزی »هست . به چوب بست ، دالوت گفته میشود . واژه های « دلیل و دلالت ودال » نیزدرعربی ،ازهمین ریشه برآمده اند . « دلیل » ، اندیشه ایست که خرد را به اندیشه دیگرمیرساند وبه آن پیوند میدهد

دهلیز(دالان= دالو) دیده است دل ، آنچ به دل رسید

دردیده ، اندر آید ، صورت شود یقین (مولوی)

دل، که سرچشمه گرمی وتف (خون) است درفرهنگ ایران، با خرد (حواس) ، جفت میشود، تا اندیشه و بینش، پیدایش می یابد . گرمی دل ، تبدیل به روشنی درحواس میشود ، که خرد باشد. به عبارتی دیگر، **مهر، جامه میگرداند و خرد میشود**.

هرجانی، هست ، چون به پیوند یافتن « کشیده » میشود ، و جفتِ خود را « می جوید » . جهان ، جهانِ جستجو (جویِش) وکشش است ، چون **سراسر جهان هستی (که خداهم ، جزوآن هست)، به هم پیوسته است ، وهمگوهروهمسرشت است** . چنانچه دیده خواهد شد ، هم ، واژه « **جویِش** » وهم ، واژه « **کشش** » ، ازمفاهیم « جفتی » ساخته شده اند. **جُستن وکشیده شدن ، دو رویه یک سکه هستند** . جهان ، جهان جستجو وکشش ، یا به عبارتی دیگر، جهان

مهر هست . زرتشت با طرد و رد سراندیشه « جفتِ همآفرین، یا همبغ یا دیو dva یا همزاد yima» درفرهنگ ایران ، که « همزادyima= جم یا دیو dva» خوانده میشد ، علت جدائی وتضادِ پدیده « مهر» ، از « خرد » شد . گوهرجفتی درخرد (آسن خرد= خردسنگی= خردی که گوهرجویش وکشش باهم دارد)، ودرانسان، و درخدا ، نابود ساخته شد .1- جویش (جوی= جوغ= یوغ) و2- کشش (=sna = سنگ = امتزاج واتصال دوچیز) که دورویه گوهرجفتی= یوغی= همزادی = جمی(همزادی) = دیوی است، ناگهان ، زشت وخوارو نفرین وشوم گردید .

خرد ، پیوند یابی (جفت شدن = سنگشدن) حواس ، با شیرابه پدیده هاست ، و این جفت شدن خرد با جهانست که درفرهنگ ایران ، همان روند « مهرورزی» است . درمفهوم « عقل » درعربی و Ratio دریونانی وغرب ، پیوندِ « جان ، یا زندگی را که با خرد » درفرهنگ ایران داشته است ، ازهم بریده اند . این گرمی وتابشِ مستقیمِ جان (دل) هست که درخرد ، به هم « می تابد ، ومی پیوندد » و« جفت خواهی » را به حواس واندیشه ها و بینش، سرایت میدهد . **خردی که ازگرمی جان (زندگی) نجوشیده ، « عقل سرد زمستانی » است که ضد زندگی میشود و آنرا میخشکاند ، وازجنبش میاندازد**. درمفهوم « مهر» ایرانی ، خرد و دل (جان) ، مانند پدیده های « عقل » و « عشق » دراسلام ودر غرب، ازهم بریده وجدا نیستند .

« ایمان » هم ، درفرهنگ ایران ، پدیده ایست، هم **برضد خرد** ، وهم **برضد مهر،** چون « چسبیدن به بینشی است که ازگرمی جانِ خودِ فردِ انسان، تازه به تازه نمی تراود » . دین درفرهنگ ایران ، تابشی است که مستقیما وبی هیچ واسطه ای، از« جان= آتش جان = ارتا » خود فرد انسان ، میدرخشد و برضد « پیوند ایمانی » است . **درفرهنگ ایران ، در دین ، ایمان نیست . ایمان ، دین را طرد و نفی و نابود میسازد** .

درفرهنگ ایران ،جهان ، جهان ِ « پیوند = مهر» است ، و پیوند (پات+ بند) ، جفت بودنست . سراسر ِهستی ، زنجیره ِ « پیوند ها = جفتی ها = درها = بند ها » هست . هرچه که هست ، پیکریابی « اصل پیوند = همزادی = دیوی= همبغی= انبازی» است .
واژه ِ « **در**» نیز ، دراصل ، هم به معنای « تخم ودانه » و هم به معنای « مادینگی » بوده است ، و سپس به « در= باب » داده شده است . درکردی « ده ر» به مادینه خوک وسگ گفته میشود . « ده ربی» به تنبان گفته میشود . در ِ « = باب » خانه ، به شیوه ای ، همان تصویر و مفهوم « تخم وزهدان » است . اینست که واژه « در=dva-vara = dvara» دراوستا که « دو بر ِبه هم چسبیده باشد» هم به معنای درو دروازه ، وهم به معنای « کاخ وخانه » است (Justi) . پیشوند «dva»، نه تنها معنای « دوتای باهم » را دارد ، بلکه معنای « جفت آفرین= دیو= خدا » راهم دارد . و«در=dva-var » معنای « زهدان خدا = خانه خدا » را هم دارد که نادیده گرفته میشود . **« در» ، دراصل ، به معنای « زهدان ، یا خانه خدا» هست که برای آفرینش و« خود افشانی » ، گشاده میشود** . **خدای ایران ، « در» هست** . هم خانه (haan= yana= yaaonha= یانه) و هم « راه افشاندن خودش » هست . درهردرختی ، این خدا (در= دوا+ ور) هست که به فراز می یازد. ازاینرو نیزهست که « خانه = هانه= یان » به معنای « زن » هست . ازاین رو نیز، زنخدای ایران را «هومای خانی » مینامیدند . خدا ، «خانه ِگشوده، سرچشمه باز» هست .
« در» ، هم محل وجایگاه خروج است و هم ، خود ِ خانه ، یا تمامیت آن چیزهست . دروخانه باهم جفتند . تخم یا زهدان ، در« درش » ، تمامیت خود را میگشاید ومیافشاند . همین واژه درسغدی ، برآیند دیگر خود را مینماید. درسغدی dvar، به معنای « دهنده ، اهدا کننده ، بخشنده » هست وdvarne به معنای « بخشنده » است. این تخم وزهدان(= در) هست که درگشوده شدن، هستی می بخشد و

میافشاند . این اندیشه در داستانی که به انوشیروان نسبت داده میشود ، باقی مانده است . انوشیروان برای برپاساختن یکی ازجشن های **گاهنبار** ، هزینه فراوان میکند، و می پندارد که کسی بهترازاو این جشن را برگذارنکرده است، ولی میشنود که مرزبانی این جشن را سزاوارتر ازاو گرفته است . اورا فرامیخواند و میخواهد راز آن بهتری را بداند . مرزبان میگوید که **من برای برپاساختن جشن گاهنبار، « یک لنگه از درم » را فروخته ام** . انوشیروان میپرسد که مقصودش از« یک لنگه در» چیست ؟ میگویند مقصودش آنست که « نیمی ازاملاک ودارائیش را برای برپا کردن جشن فروخته است . انوشیروان میخواهد که این کارخیررا به او بفروشد، ولی او ازفروش کارخیرش ، امتناع میورزد . کارخیر، درفرهنگ ایران، فروختنی وخریدنی نیست ومتاع بازرگانی نیست. کارواندیشه، رویشِ وجودی انسان است . آنچه دراین داستان درحاشیه روشن میشود ، آنست که **جشن ها ی شش گانه گاهنبارها** ، **« در» شمرده میشده اند** . روند آفرینش ، هرسالی از« شش در» میگذرد . گاهنبارآخرکه « خمسه مسترقه » درپایان سالست ، نیز« این دراین خانه » هست، که درفرصتی دیگر، بطور گسترده بررسی خواهد شد .

در، با سراسرخانه (زهدان یا تخم) اینهمانی دارد . چنانچه واژه « مال » ، درکردی هم به معنای « شرمگاه زن » و هم به معنای « خانه » هست . تخم وزهدان (آبگاه) با هم جفت میشوند، و ازپیوند آنهاست که آفرینندگی ، آغازمیشود . همین اندیشه ، در« درخانه » بازتاب داده میشد. این بود که « در»، همان معنای خانه را هم دارد . « کد وکده » نیزهمین دومعنارا باهم دارد. کد یا کت ، هم به معنای « خانه » وهم به معنای « کلید چوبین » و هم « چوبکی به درهلند تا درگشاده نشود . به نجار، کتگر و درگر گفته میشود .

سه برج آخرماه « سه کت ، سه کات » هستند که اینهمانی باسه روز آخرماه (رام + مرسپند یا منتره سپنتا + روزبه) دارند . سه

کت (سی کاد= چکاد) یک « کت » هست . ازاین رو به « خود ، یا خودی خود = hva=khvad =qat » ، « کت » گفته میشود ، چون خودی ِخود انسان مرکب از این سه خدا هست . به خدا qadhaaata (qad+dhaata) گفته میشود ، چون وجودیست که خودش ، خودش را میآفریند. منتره سپنتا (کُنده یا چوبی را که درویش ها دردست میگیرند ، «منتار» یا « منتشه» نامیده میشود ، این چوب را « میتراس» یا « کلندر= قلندر» هم می نامند ، و با این چوبست که دولنگه دررا که رام و بهرام باشد و دو اصل آفریننده هستند ، به هم پیوند داده میشوند ، و این دانستن این راز وابزارکه منتره خوانده میشود (وسپس کلید شده است) که میتوان نیروها و انسانها وتجربیات را به هم پیوند داد وآفریننده ساخت .

سروش ، « زهدان این منتره» یا حامله به «این ابزار تفکرو راز تفکرهست» ، و این منتره ، اصل جفت سازنده یا پیونددهنده رام با بهرام ، یا بُن های آفریننده درانسان هست . اصل پیوند دهی ِ بُن آفریننده درهرانسانی ، منتره میباشد که دارای معانی : ابزارتفکر، سخن ، سرود ، مشورت ، تصمیم، رازو شعرعرفانی ، میباشد . سروش ،« تنو مانتره » خوانده میشود ، چون « زهدان این منتره = این کلید گشاینده وپیوند دهنده در» درجان هرانسانیست ، ولی موبدان زرتشتی این اصطلاح را به « تنی که به فرمان اهورامزداست » برمیگردانند . بدینسان، اصالت را ازخرد انسانی وسروشی که درهرانسانی هست وکلیدگشودن درها را به انسان میدهد ، میگیرند .

آنچه دواصل یا جفت هارا دربُن جان ، به هم متصل میکند ، « راز و لِم و کلک= منتره = کلندر= میتراس » است ، سوراخ = کونه (کون چه = کنج) ایست که باید جُست . کنجکاوی (کنج + کاوی) ، کند وکاوکردن ، روش ِیافتن لم ِ گشودن و بستن این درها ، بندها ، طلسم ها ، صندوقها هست .

هرچه هست ، « پیوند هست » . پس **هر هستی ای** ، **« درِ چفت شده = بند » است که میتوان آنرا گشود وبست** ، و فقط نیازبه جستجوی آن چیزی هست که آنهارا جفت کرده و بسته است، و با برداشن آن ، میتوان آن هستی دربسته را گشود ، بی آنکه آن پیوند (دولنگه ، دوبر) را ازهم پاره کرد . خرد بهمنی با « دردولنگه کار دارد که دریک چهارچوبه ، باهم جفت هستند ، و درپشت این دولنگه ، کُـنـده ایست که آن را می بندد، و با جستن لم آن ، میتوان آنرا گشود ، بی آنکه آن دو راازهم پاره کرد و گسست . کُنده ، چنانچه در سروستان باقی مانده به معنای ، تنه درخت و شالوده واساس هست، نه چنانچه گفته میشود « چوب ناتراشیده » .

سراسرِ جهان ، انباشته از تخم ها ، یا « درهای بسته » اند . « در» ، دراصل ، به معنای « تخم و زهدان » بوده است . واژه درخت ، بهترین گواه براین معنای « در» است .« درخت » ، تخمی (در) است که به فراز می یازد (آختن) . نارون ،درخت منسوب به زنخدای ایرانست . چنانچه درشاهنامه میآید ، جسدِ رستم ورخش را دردرونِ تابوت یا صندوقی که ازچوب نارون ساختند ، میگذارند ، تا در آغوش « زنخدا= سیمرغ= ارتا فرورد » ازنو زنده شود . « نار» درنارون ، به معنای « زن » هست . نارون ، به معنای « درخت زنخدا » هست . نارون ، نامهای گوناگون دارد . ازجمله به آن « در دار = درخت تخم » یا « در دان » گفته میشود. « درمان » ، تداوی از دانه ها (در) بوده است . ازاین رو به « در= باب » ، این نام داده شد ، چون یکی ازپیکریابیهای « تخم = اصل آفریننده= اصل جفتی » شمرده شد . به رام که دراصل « جی ، مادرزندگی » و زنخدا و خدای زمان بوده است (به علت همان گوهرجفتی اشjut-gohr ، یزدانشناسی زرتشتی ، آنرا فقط به کردار، نرینه پذیرفته است) ،« اندر وای» گفته میشود .« انـدر » که همان « در » باشد ، به معنای « زهدان و تخمدان » است . خدا نیز، « در» هست (خدا، درخانه ایست که اینهمانی با خانه دارد) .

البته چنانچه درپیش آمد ، در کهdva + var =dvar باشد ، در ژرفا، به معنای « زهدان خدا = خانه خدا » هست . چون dva هم « دوتای باهم » و هم « دیو= خدا» یا اصل آفریننده هشت .

در ِمهر= خانه عشق
« د ر»، خانه ایست که خودرا میگشاید

یکی از نامهای «آتشکده » ، « در ِ مهر » است . « تن » که دراصل به معنای «زهدان» است نیز به « آتشگاه » گفته میشود . تن هرجانی (صورت هرچیزی) و هرانسانی ، آتشکده است ، چون تخم آتش (= ارتا = سیمرغ= خدا) درمیان آن، خودرا میافروزد . هرتنی وهر زهدانی وهر تخمی وهرانسانی(مر+تخم) ، خانه مهر است .

همه کس ، طالب یارند ، چه هشیارو چه مست

همه جا ، « خانه عشق » است ، چه مسجد، چه کنشت حافظ

همه جا ، در « میان » هرجانی وهرانسانی ، « خانه عشق = خانه مهر= در ِ مهر» است . مسجد وکنشت وکلیسا وکنیسه ، همه جا نیست . هرجانی وانسانی ، دارای « میانه » است ، واین میانه ، خانه عشق میباشد . چرا ، چون درفرهنگ ایران ، « میان » به طور کلی، به معنای « خانه اتصال وپیوند یک جفت » میباشد . واژهِ « میان » دراصل « maidh + yane » میباشد . maidh دراصل maetha میباشد که دارای معانی 1- جفت 2- اتصال ومتحد ویگانه شوی 2- خانه وجا میباشد . یانه ، که « یان =yaona » باشد نیز به معنای جایگاه اتصال جفت هاست . پس « **میان** » ، **به معنای « خانه پیوند یابی و متصل شوی و یگانه شوی جفت دوچیزگوناگون» است** . ازاین رو، درست « میان » ، چون خانه مهر، یا خانه پیوند یابی هست ، اصل آفریننده « روشنی و بینش »

است .جگر(جیگر) ، میان انسان ، شمرده میشد ، وپیوند دهنده همه اندام تن است ، چون « بنکده گرمی » است . درالتفهیم ، در جگر، مرّیخ وزُهره که « بهرام ورام » باشند، شریک هستند، واین دو نخستین پیدایش بهمن میباشند . دربندهش (بخش نهم ، پاره 93) میآید که « ازمیان جگر ِ- گُش –، راسن و آویش برای باز داشتن گند اکومن و مقابله با درد » میروید . در یزدانشناسی زرتشتی « اکومن یا اکوان ، که اصل پرسش وچون وچرا » است و درفرهنگ ارتائی بنیاد بینش « بهمنی » شمرده میشد، و گوهربهمن بود ، شرّ شمرده شده ، و به دیو کماله کاسته ومسخ ساخته شده است . **ازجگر، راسن وآویش میروید که ریشه بینش برپایه چون وچرا را میکند** . البته وارونه ادعای الهیات زرتشتی ،جگر، درست بُن چنین بینشی برپایه چون وچرا بوده است . بهمن درآموزه زرتشت ، با بهمن درفرهنگ ایران ، تفاوت کلی دارند . بهمن درآموزه زرتشت ، نخستین پیدایش اهورامزداست که « روشنائی بیکران » است ، طبعا چنین بهمنی با چون وچرا ، سازگارنیست و جگر، نمیتواند جایگاهش باشد . نام دیگر« راسن »، ئوروسنا Ur-vaasna هست که به معنای زهدان جفتی و همبغی (انبازی) است . نام دیگر« راسن » ، جناح است که « گوناس= قوناس » باشد، و به اقتران خوشه پروین (ارتا+بهمن) با هلال ماه (زهدان آسمان)، گفته میشده است که اصل آفرینش جهان شمرده میشده است. همین واژ ه دریزدانشناسی زرتشتی ، معنای گناه پیدا کرده است وهمان خود واژه « گناه = ویناس » است . بهمنی که درخود چون وچرا دارد ، اصل گناه میباشد .اینکه ازجگر، راسن میروید ، به معنای آنست که « ارتا وبهمن » ،که اصل میان درهرجانی هستند ، اصل آفرینش جهانند. واژه « گنداکومن » جانشین « بوی » ساخته شده است . چون « بوی» ، اصل شنوائی و بینائی و گویائی و دانائی درتن است (بخش چهارم بندهش، پاره 34) است . گند اکومن ، زشت وتباه سازی « بینش برپایه چون وچرا » است که آشوبگراست . بدینسان

دیده میشود که **جگر، چون میان انسان و بنکده « گرمی = مهربنیادی میان بهرام و رام است » است** ، **سرچشمه « بینش ودانائی و گویائی است** . آویشن نیزکه ازجیگرمیروید، با مانتره سپنتا (روز بیست ونهم) اینهمانی دارد، که بهرام (روزسی ام) و « رام (روزبیست وهشتم) را به هم پیوند میدهد ، و منتره « ابزاروراز‌تفکر» است و همان کُنده ایست که پشت در انداخته میشود و گشودن وبستن در، با لم آن کار دارد که « کلندر= قلندر» نیز خوانده میشود که همان چشم سوّم باشد .

کواد = قباد= هم به چهارچوبه آستانه در وهم به « ترنج» گفته میشود

درسیستان ،فروردین را که ارتا فرورد باشد، کواد میخوانده اند آتش جان (ارتا) ، چهارچوبه آستانه در، و ترنج است

گفته شده که ترنج (تورنگ = باد رنگ = کواد= کباد) اینهمانی با مهر(اصل پیوند) داشته است ، و ازاین رو، سرچشمه بینش وروشنی شمرده میشد . کباد یا کواد همان واژه « قباد= غباد» است که چون اصل پیوند است ، سرچشمه ابداع ونو آوری و نوسازی برشالوده بینشی که ازبُن آفریننده کیهانی درانسان میجوشد، بوده است. ازاین رو دردست گرفتن « ترنج » ، نشان حقانیت به حاکمیت یا نشان داشتن حق تاج بخشیست.نظامی گنجوی درشرفنامه میگوید :

براورنگ شاهنشهی برنشست گرفته معنبر ترنجی به دست

به شادی بران تخت زرین نشست

زکافورو عنبر، ترنجی بدست

این ترنج را فرازتاج ها می نشاندند.ناصرخسرو میگوید :

درخت ترنج از بروبرگ رنگین حکایت کند کله قیصری را

ازاین رو،رستم ، هنگامی که اسفندیار برای بند کردن او و تحمیل دین زرتشتی به سیستان آمده است، رستم با خشم با ترنجی در دست

میآید تا به او بفهماند که این مائیم که حق تاج بخشی و تعیین حاکمیت درایران را داریم، و خانواده شما ، مرهون ماهستند :

بیامد بران کرسی زرنشست پرازخشم ، بویا ترنجی بدست

این ترنج ، پیکریابی همان« در» یا آستانه (چهارچوب در) است که مهریا اصل پیوند یست که نو میآورد و فتح باب میکند و بنیاد نوین میگذارد. اینست که درست همین واژه « کواد یا کواده » که ازیکسو نام ترنج است ، ازسوی دیگر نام « چهارچوب در» هست . مردم سیستان بنا برابوریحان درآثارالباقیه ، به ماه فروردین (ماه ارتا فرورد) ، کواد میگفته اند، چون با این ماهست که سال نو، ابداع میشود . این ارتا (آتش جان درخانه هرانسانی) هست که ابداع میکند، و این ماه فروردین ، چهارچوبه دریست که تخم سال پیشین ، سال نورا ازخود میزاید و هدیه میدهد .

لغت شناسان، که این پیشینه فرهنگی را فراموش کرده اند ، نام دیگر این چهارچوبه را که « فروردین » ، خدای بزرگ ایران ، است ، به « فرودین » میکاهندو می پندارند که مقصود ازاین واژه ، چوب زیرین دراست . « کواد = کباد) یا قباد، که « گشاینده در» باشد ، معنای « موءسس وبنیادگذارو بیخ ِنو آوری و ابداعست . ازاین رو ، میترائیسم درغرب ، رشن را « Cautes » مینامید که « کواد » باشد، و سروش « کاوتو پاتس Cauto-pates» مینامند که به معنای « جفت کواد » باشد، واین دو باهم ، درواقع « دولنگه در، دو ور» هستند که « درِ آفرینش یا روشنی وپیدایش را میگشایند .

ازجمله علامت سروش یا « کاوتوپاتس » درغرب ، Hesperus هست که همان ترنج بوده است . نام ترنج درلاتین Citrus Medica است ، که به معنای ترنج مادی (به ایرانیها درآن زمان مادی میگفتند) . سروش (کاوتو پاتس) نیزPerses (پارسی Perser) خوانده میشد .دراین نقوش برجسته ، میتراس (مهر) ، همیشه درمیان سروش و رشن قراردارد ، تا اصل میان (سرچشمهِ پیوند دهی = روشنی و آفرینندگی) شمرده شود .

ولی دراصل درایران ، آفتاب (خورشید خانم) بود که مهرشمرده میشد ، و درسپهرچهارم قرار داشت که سپهر« میانه» است ، وبه علت همین « میانه بودن » ، مهر، سرچشمه روشنی (چشم ، بینش ، خرد) بود . ازمهر، که درآغاز، اصل جفتی (نروماده) شمرده میشده است ، روشنی آفریده میشد . این اندیشه، در التفهیم ابوریحان بیرونی باقیمانده است که آفتاب را « نروماده باهم » میداند . **مهروخرد ، درفرهنگ اصیل ایران ، باهم اینهمانی داشتند** ، و درست مفهومی ، وارونه « عشق وعقل » را داشتند که دراذهانِ ما « متضاد باهم » هستند . عرفان ، که ریشه درفرهنگ ایران داشت ، عشق را متضاد با عقل(که پیکریابی شریعت میدانست) میشمرد، واین نکته ژرف را فراموش کرده بود که روزگاری دراز درفرهنگ ایران ، مهر، سرچشمه « روشنی و خرد خورشیدگونه »بوده است . عطار درمصیبت نامه خطاب به آفتاب میگوید :

ای به فیض و**روشنی** ، برده سبق بوده بر**چهارم سما** ، زرین طبق
گرم کردی، ذات ذریات را **عاشقی آموختی ذرات را**
هست انگشتیت درهر روزنی ذره ذره دیده ای، چون **روشنی**
تو به حق، **چشم وچراغ** عالمی این جهان وآن جهان را محرمی

درست این اشعار، گواه برآنند که « مهر» ، سرچشمه « روشنی ، هم چراغ وهم چشم بودن خرد » است . به همین علت، چون « بهمن وارتا » اصل میانند، سرچشمه روشنی هستند

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش (مهر) در« میان» بینی

مهرMithra که ترکیب دو واژه « Mit میت + thra تره » هست ، عبارت بندی آنست که ازجفت شدن دواصل ، سه تا ی یکتا که اصل آفرینندگیست پیدایش می یابد . ازاین رو نیز گیاهی که با روزمهر(روز 16)، اینهمانی داشت ، « مهرگیاه » خوانده میشود که نام دیگرش « بهروزوصنم »، یا درکردی « حسن بغی= آسن بغ = سنگ خدا = خدای پیوند ومهر» میباشد ، وآن را حافظ وعبیدزاکان وخواجوی کرمانی « اورنگ وگلچهره » مینامند .

ازاین رو نیز « ترنج » را ابورریحان به آفتاب نسبت میدهد و معمولا بنام « ترنج مهرگان » مشهور میباشد . درآثارالباقیه (ترجمه دانا سرشت صفحه 120) دیده میشود که ترنج ، مانند « در» ، یکی از برترین پیکریابیهای اندیشه جفتی و تواءمان بوده است : « همه این اقسام درنبات نیز اتفاق میافتد ، مانند میوه هائی که تواءم است و بهم چسبیده ، و یا میوه های که دومغز دریک پوست دارند و اما انواعی را که طبیعت دومرتبه و متداخل هم ساخته ، مانند اترج ، که درمیان آن ، اترجی دیگر، مانند اترج روئی موجود است » . اترج ،همان ترنج وبادرنگ vaatrangاست که کباد(کواد) هم خوانده میشود . ازآنجا که باد ، جفت گوهراست ، بادرنگ نیز به معنای « دارای رنگ جفت ، گوهرجفتی » است . همچنین ترنج همان « توی رنگ » است و توه وتوی ، به معنای جفت است وازاین رو نیزبه عروسی « توی » گفته میشود .

میان = خانه پیوند ومهر

« در ِمهر» معمولا به « خانه مهر» برگردانیده میشود ، ولی معنائی گسترده و ژرفتری دارد . رام وسیمرغ ، « در ِمهر» شمرده میشدند ، چون گیتی را از زهدان واندام زایشی خود ، که هم خانه وهم دراست ، میزادند . ازاین رو این آئین ، در ایران هزاره ها متداول بوده است که جسد ِ مرده را هیچگاه از« دراصلی خانه » بیرون نمی بردند ، چون خانه (زهدان یا درون تخم) اصل آفرینندگیست ، و « در» ، جایگاه پیدایش و آفرینش است .

در شاهنامه ، در داستان ِ زال وسیمرغ ، درست همین مسئله « سیمرغ وخانه اش » مطرحست که درفرهنگ ایران ، بسیاراهمیت داشته است . هرچند در داستان ، این مطلب ، پوشیده و تاریک ساخته شده ، ولی بادقت بیشتر، این نکته ، برجسته و شفاف میگردد . سیمرغ ، خانه یا « یان yaaona = خانه مهر= خانه عشق » است . خدا، جانان هست و به

هرجانی که بخشی ازاوست (او ، آتش یا تخم هرجانی هست) مهرمیورزد . برپایه این مهرهست که هر« تخمِ فرو افکنده و خوارساخته ای مانند زال » را به خانه خود میبرد تا باز با خدا، زندگی کند و مستقیما ازخدا پرورده شود . وهنگامی که هر فرزندی از خود را به گیتی میفرستد به او یاد آوری میکند که:

فرامش مکن **مهر دایه** زدل که **در دل ، مرا مهرتو ، دلگسل**
گرت هیچ سختی بروی آورند زنیک وزبد ، گفتگوی آورند
برآتش برافکن ، یکی پرّ من ببینی ، هم اندر زمان ، فرّ من
که در زیر پرّ ت برآورده ام ابا بچگانم بپرورده ام
همانگه بیایم چو « ابرسیاه » بی آزارت آرم بدین جایگاه

این دایه (دی ، دای، تای ، تی) است که درفرهنگ ایران ، اصل مهر، و خدای مهراست ، وخدای مهر، <u>یان = خانه</u> است . دایه ، معنای مادرهم دارد . سیمرغ به زال میگوید :

ترا پرورنده ، یکی دایه ام همت **« مـام »** و هم « نیک سرمایه » ام

به خدای مادر، « مای » گفته میشد . نام ماه هم ، که شامل تخم همه زندگانست ، دراصل ، « مای » است . « سرمایه » ، معنای « مادراصلی » را هم دارد ، چون خدا ، مایه (آب زندگی = شیرابه وجان کل هستی) شمرده میشد . **خدا ی مهر، دراصل ، همین « دایه = دای = تای= دی » بوده است (خدا = خوا- دای ، یا هو دای) بوده است** . ولی زرتشت و آئین زرتشتی ، برضد این «خدای دایه= سیمرغ » بوده اند ، ونام خدای مهر را به خدائی دیگر داده اند، که دراوستا ی امروزه آمده است و به خوبی میتوان دید که این خدا ، همیشه آکنده ازخشم است که به کلی برضد مفهوم « مهرمادر » است . کردگار درفرهنگ ایران ، دایه یا مادر وماما وشیردهنده ِ مهربان است . سامی که فرزندش را زیرفشاردین حاکم براجتماع دورمیاندازد ، این سرزنش را میشنود که :

پسر گر به نزدیک تو بود خوار **کنون هست پرورده کردگار**
کزو مهربا ن تر، ورا دایه نیست ترا خود، به مهراندرون ، مایه نیست

هرجانی که ازهرقدرتی وهرسازمانی وهرمذهب ومسلکی وهرانسانی ، دورافکنده و خوارساخته شود و به مرگ واعدام محکوم شود، آن جان مطرود ، درخانه سیمرغ پذیرفته میشود . با « بست نشستن » درخانه

سیمرغ ، هیچکسی ، حق تجاوز به آن جان را ندارد . اینست که زال کودک را نیز، در«خانه سیمرغ » میگذارند .

یکی کوه بد، نامش البرز کوه به خورشید نزدیک و، دور ازگروه
بدانجای سیمرغ را لانه بود بدان **خانه** ، ازخلق ، بیگانه بود
نهادند برکوه و، گشتند باز برآمد برین ، روزگاری دراز

خانه = هان = یان
خانه آباد= خانه عشق = درِ مهر

خانه مهر(درِ مهر)که سپس درعرفان ، خانه عشق نامیده شد، همان « هان= یان = یانه = » و بالاخره، همان « آبادیان = خانه آباد » هست که نه تنها جایگاه پیوند یا همآغوشی دواصل آفریننده هستی 1- بهرام و2- ارتا باهمست ، بلکه ، خودِ این پیوند و یگانگی و همبغی (انبازی = اصل همآفرینی = سم بغ = نریوسنگ) دوخدا به یک « مهر» نیز شمرده میشد . مهر، معنای « همبغ و جفت آفرین = دیو » داشت .همه طبقات ایران ، خود را زاده وفرزند این اصل مهر، و زاده ازاین خانه=سیمرغ میدانستند . آموز**یان** وکاتوز**یان** ونیسار**یان** و نسود**یان** ، ازتبارسیمرغ یا خانه آباد، یا اصل مهر(خانه عشق) هستند . سیمرغ ، نه تنها به ارتا (زنخدا) گفته میشد ، بلکه به « اصل پیوند یابی بهرام ورام نیز که بُن آفرینش جهان هستی وانسان هستند» نیزگفته میشد (سه تای یکتا = سه خوان = سه قرقف = سیکات یا چکاد= ساپیته = سا پیزه) . و **این اصل پیوند یابی ، خانه آباد (بیت معمور) خوانده میشد،** که همآغوشی و یگانه شوی « بهرام وارتا » باشد .

گاهِ میان شب که « ابادیان abaadyaawn = خانه آباد » نام دارد ، خانه یا سرچشمه آفرینش جهان و آفتاب (روز، روشنی) است .دراین گاهست که تخم جهان هستی وروشنی وانسان ، نهاده میشود . این گاه « ایوی سروت ریم =aiwi sruth-rim » نیزخوانده میشود . « درب این خانه» که به روزوآفتاب وروشنی گشوده میشود ، سحروسپیده دمست ، که اوشین گاه Ushahin(گاه به هوش آمدن) خوانده میشود ، و اینهمانی با « سروش=

کلید دار، و رشن = اندازه گیروترازودار » دارد که « قباد=کواد = چهارچوبه در، نوآور و نوساز» میباشند .
آبادیان ، به معنای « خانه آباد » است . ترجمه این نام را که « بیت معمور» باشد ، سپس به کعبه نیز داده اند ، چون درآنجا نیزاساف ونائله، که خدایانی همانند بهرام وارتا بوده اند پرستیده میشدند . واژه « آباد » که مرکب از« آپه + پات » باشد ، به معنای « جفت آب » میباشد . خاکی (خاک= تخم) که جفت آب شد وهماغوش با آب گردید ، آباد میشود . آپه ، آوه ، که مایه یا شیرابه (خور) وجان همه جانهاست ، نام سیمرغ بوده است . چنانچه « آپادانا = آپه + دان » ، درتخت جمشید ، به معنای « نیایشگاه سیمرغ یا زنخدا » هست . به« زن » و « مادر» نیز ،« آپه و آبه » اطلاق میگردیده است (آبجی= آب+ جه ، جی= نام رام دخترسیمرغ و مادرزندگیست) . رد پای این اندیشه درادبیات ایران باقی مانده ، چنانکه سعدی میگوید :

خرابت کند شاهد خانه کن **برو خانه ، آباد گردان به زن**

کرا**خانه ، آباد و همخوابه، دوست** خدا را به رحمت، نظرسوی اوست

ازاین رو بود که هرجا همای (سیمرغ= ابرسیاه) ، سایه میانداخت ، آباد میشد . پسوند « آبادیان » ، واژه « یان = دراوستا : یائونهyaona » هست که درسانسکریت یونی میباشد ودرفارسی به شکل پسوند « یون » باقی مانده است (مانند کتا یون ، هما یون ، دراوستا ashaa yaona) . یائونه ، که همان یان وهان وخانه باشد دارای این معانی است : 1- اتصال 2- مسکن وخانه 3- فضای هوا 4- نیرو 5- دفع کننده (بازدارنده ازگزند) . این گاه میان شب ، متعلق به « ارتافرورد= سیمرغ » و « بهرام » است . خانه اتصال وپیوندِ بهرام با ارتا هست ، خانه ایست که هیچ راه گزند زدن به آن نیست . این سراندیشه ، به شکلهای گوناگون ، درشاهنامه و درگرشاسپ نامه اسدی ، عبارت بندی میشود . درشاهنامه ، خانه سیمرغ ، کاخیست که تارکش به خوشه پروین (بهمن + ارتا) کشیده میشود و راه گذری به آن نیست . این بیان « گزند ناپذیربودن اصل جان یا جانان است که سیمرغ » باشد .

یکی کاخ بد ، تارک اندرسماک نه ازدست رنج و نه ازسنگ وخاک

ره برشدن جست و کی بود راه دد و دام را ، بر چنان جایگاه

ستایش کنان گرد آن کوه بر برآمد زجای و، ندید او گذر

این خانه اتصال وپیوند ومهر، که سرچشمه آفرینش جهان وروشنی وبینش است بنام « یـان » ، نه تنها درعرفان زنده مانده است ، بلکه سرود ها زرتشت را نیزهمه ازهمین سرچشمه میشمارند .
نام دیگراین « درمهر= خانه عشق= آبادیان » ، یاقوت یکپاره است که روزگاران دراز، دهان به دهان میگردد و « خانه همآغوشی و وصل آدم وحوا » میگردد . سروش خجسته ، این خانه آباد را که ازیاقوت هست ، ازبهشت میآورد ، تا آدم ، درآن حوا، جفت خود را بیابد :

فرستاد پس کردگار از بهشت بدست سروش خجسته سرشت

بهشت ، اساسا صفت « ارتا »، یعنی سیمرغ هست

زیاقوت یک پاره ِ لعل فام دُر افشان یکی خانه، آباد نام

دُرافشان وزرافشان ، به معنای « افشاننده تخم » هستندکه شیوه آفرینش این خدا هست . خدا ، خوشهِ وجودخود را برای آفریدن ، میافشاند .

مرآن را ، **میان جهان** ، جای کرد پرستشگهی زو ، دل آرای کرد

میان جهان ، دراصل به معنای یک نقطه برگزیده وویژه ، برروی کره زمین نبوده است ، که اسدی توسی آنرا سپس کعبه میداند ، بلکه به معنای « میان هرجانی ، میان هر انسانی » بوده است ، که درعرفان همان دل (با جفتش جگر)، فهمیده میشود .

بفرمود تا آدم ، آنجا شتافت چوشد نزد او ، جفت را بازیافت
بدانگه که بگرفت، طوفان جهان شد آن خانه سوی گرزمان نهان
همانجا یگه ساخت خواهد خدای یکی خانه ، کزوی بود دین بپای

یاقوت که یاکند و بهرامه نیزنامیده میشود ، چنانچه واژه « بهرامه » ، گواه برآنست ، نام خودسیمرغست (بهرامه ، به معنای جفت بهرام بکاربرده میشده است) . یاقوت که یاک + کوت (قوت) باشد ، حاوی همین معنا هست ، چون یاک ، به معنای مادراست و کوت یا قوت درمفهوم متداول به « مایه زندگی » گفته میشود و درپهلوی به « خرمن غله » گفته میشود که چهره « خوشه » باشد . وازاین اصل، مفاهیم دیگر« کوت = کود» مشتق ساخته میشود (مجموعه ، توده ، توانگری ، انباشتگی) . زهدان مادر، سرچشمه سرشاری ولبریزی شمرده میشد . یاقوت وزمرد ، درویس ورامین ، نماد « مهرهمیشگی وپایدار» است . چنانچه آمد، نام دیگراین گاه « aiwi sruth-rim » است . aiwi به معنای باهم(ایوی= با) است که همان جفت باشد، و « ریم » دراصل به معنای « نای » بوده

است . مثلا کرگدن ، دراثرشاخی که برسربینی اش هست ، ریما خوانده میشود . ایوی سروت ریم ، به معنای جفتی که با هم نی مینوازند هست . درپهلوی به نی نوازی ، نی سرائی گفته میشود . جشن ، به معنای « سرود نی » است . پس **این خانه عشق ، که جهان وروشنی و بینش ، ازآن آباد وساخته و آفریده میشود ، خانه جشن و نواختن موسیقی است**. این تصویر« خانه عشق ، یا درِمهر » که درمیان هرجانی وهرانسانی ، کعبه حقیقی است ، در غزل مولوی ، اوج بیان خود را یافته است :

این خانه که پیوسته دراو ، بانگ چغانه است
ازخواجه بپرسید که : این خانه ، چه خانه است ؟
این صورت بُت چیست ؟ اگر خانه کعبه است
وین نورخدا چیست ؟ اگر دیر مغانه است

« دیر» ، همان واژه « در» هست که معنای خانه خدا را دارد .

گنجیست درین خانه ، که درکون ، نگنجد
این خانه واین خواجه ، همه فعل و بهانه است
خاک وخس این خانه ، همه عنبرومشگ است
بانگ دراین خانه ، همه بیت وترانه است
فی الجمله ، هرآن کس که دراین خانه ، رهی یافت
سلطان زمین است و سلیمان زمانه است
این خواجه چرخست که چون زُهره وماهست
وین « خانه عشق » است که بیحد وکرانه است
مستند همه خانه ، کسی را خبری نیست
ازهرکه درآید ، که فلان است و فلانه است
شوم است ، بر آستانه مشین ، خانه درآ ، زود
تاریک کند آنک ورا جاش ، ستانه است
کانجا نبود زخم ، همه رحمت ومهراست
لیکن پس در، وهم تو ،ماننده فانه است

فانه یا پانه ، چوبی است که درپشت درنهند تا گشوده نشود

این « خانه عشق » ، این « درِ مهر» ، این « خانه آباد = آبادیان» ، این « یان » یا یاقوت (بهرامه) ، در تنگنای مفهوم « عشق » که رویارو با شریعت اسلام یافته بود ، دربند و گرفتارنبود ، و این سروشِ کلید دار و رشنِ ترازودارو اندازه گیر، دولنگه دراین خانه بودند ، که روشنیِ بینش

هرانسانی را میآفریدند ، چون « رام و ارتا وبهرام و سروش و رشن باهم ، تشکیل دهنده تخمِ جان هرانسانی هستند . بدینسان ، **از« مهر» ، « خرد» پیدایش می یافت** . چگونه شد که ناگهان تناقض میان خرد و مهر پیدایش یافت ؟ این پرسشی است که درجلد دوم این کتاب طرح میگردد .